

سید محمد علی جمال زاده

ژنو - سوئیس

تذکره خوان نعمت

مقاله (خوان نعمت) بقلم استاد بزرگوار جناب آقای جمال زاده چون در روزهای اخیر واصل گردیده در این شماره بجای (دنا له روح بازار شعر و شاعری) بطبع رسید



این کتاب شرح حال و نمونه آثار ۷۶ تن از شعرای معاصر ایران است از تألیفات شاعر نامدار آقای نعمت الله ذکائی بیضا ئی (کتاب سوم از انتشارات انجمن ادبی تهران که بکوشش خود آقای ذکائی بیضا ئی در سال ۱۳۲۲ در

تهران تأسیس گردیده و عده زیادی از شاعران امروزه ما کار خود را در همین انجمن شروع کرده و در حقیقت تربیت یافته و پرورده همین انجمن هستند) که در سال ۱۳۴۸ خورشیدی در تهران به چاپخانه مجله وحید منطبعه تهران رسیده است. جلد اول است و مؤلف محترم و عده مجلدات دیگر آنرا داده اند و باید امیدوار بود که با توفیقات غیبی باین وعده که در حکم مژده با ارزشی است عمل خواهد نمود.

کتاب با فهرست الفبائی اسامی ۷۶ تن شاعری که بدانها اشاره رفت شروع میگردد و با سه صفحه « غلطنامه » پایان میرسد. راقم این سطور مکرراً اظهار تأسف نموده است که کتابهایی در کشور ما بچاپ میرسند عموماً با پیراهن کنعانی غلطنامه ای همراه است و غلطنامه را بی ادبی میشود کهنه حیض مطبوعات امروز ایران (و دیروز و پریروز ایران) خواننده است.

نگارنده در طی مقاله دور و درازی که با عنوان « رواج بازار شعر و شاعری » متجاوز از سه چهار سال است که در مجله « ارمغان » منطبعه تهران مرتباً در هر شماره به چاپ میرسد (و هنوز هم دنباله دارد) تذکر داده ام (از قول استاد براون ایرانشناس نامدار انگلیسی مؤلف کتاب مستطاب « تاریخ ادبیات ایران ») که هر ایرانی تا اندازه ای - ولو اهل سواد نباشد - از نعمت و موهبت شاعری کاملاً محروم نیست و گویا در جانی اشاره به مطلبی رفته است که در روزنامه های همین سالهای اخیر ایران دیده شد مبنی بر اینکه ایران امروز در حدود چهار هزار شاعر بزرگ و غیر بزرگ دارد و نیز در طی همان مقاله داستان غول غربال را بدست آورده ام که در پای کوه شعر نشسته است و خروارهای شعر را غربال میکند تا معلوم شود که چه مقدار از آن از سوراخهای غربال بخابک می افتد و چه اندازه در غربال (یعنی در کشکول بقا) بجا میماند.

امروز هم بهمین عقیده باقی هستم ولی در عین حال ابداً منکر این نیستم که رغبت به شعر و شاعری از خصوصیات و مزایای بسیار گرانقدر و شریف ایرانیان است و آنرا باید مبارك بدانیم و در ترویج و تقویت آن که در حقیقت کمک به زبان و ادب و نیروی معنوی و ذوقی مردم این سرزمین است بکوشیم تا این مشعل مبارك روشن و فروزان بماند.

نکته‌ای را که شاید بی‌مناسبت نباشد که در اینجا بعرض برساند این است که مکرر دیده شده است که هموطنان ما باینکه ما امروز - حتی ایرانیان کم سواد - «شاهنامه فردوسی را میتوانیم بخوانیم و بفهمیم و لذت ببریم مباحثات میکنند و از اینکه هزار سال است که زبان فارسی تغییر مهمی نیافته است بخود می‌بالند ولی آیا زبان هم مانند بسیاری (و بلکه کلیه) چیزهای این دنیا بخصوص در عالم و فکر و آنچه به فکر و معنی ارتباط دارد - نباید در دایره تحول نشوونما نماید. یونانیان امروز زبان شاعر بزرگ قدیم خود (حالا کار بدان نداریم که آیا این شاعر واقعاً وجود داشته یا نداشته است) هوامروی را نمی‌فهمند و دارای زبانی شده‌اند که با زبان قدیم یونانی تفاوت بسیار دارد همچنانکه زبانهای هم که از زبان لاتینی ریشه دارد با زبان لاتینی تفاوت بسیار پیدا کرده است. چیزی که هست این نیز شاید برای ما ایرانیان يك موهبت استثنائی است که پس از آنکه هزار سال از زمان رودکی و دقیقی و فردوسی و شاعران بزرگ فارسی زبان دیگری میگردد فرزندان ایران هنوز گفته‌های آنها را میخوانند و لذت میبرند و برای آنها درس حکمت و ذوق و عبرت است.

با این همه طبیعی است که شعر فارسی هم نباید بی‌حرکت و راكد بماند و ما باید بپذیریم که عدم جنبش و رکود علامت خوب و مقبولی نیست و باید بزرگان ذوق و فضل و اندیشه ما راهی را که برای ترقی و نهضت شعر فارسی

است کم کم و بتدریج پیش پای جوانان - مقصود جوانان با فهم و با درایت و ذوق است که حق شعر گفتن دارند - بگذارند و خودشان هم سرمشق باشند و نمونه‌های خوب و دلچسب و زیبایی از شعر فارسی تحول یافته بی‌بازار پرمشتری شعر و شاعری بیاورند.

در کتاب «تذکره خوان نعمت» از ۸۶ تن شاعر معاصر ما چند صد قطعه

شعر آمده است که عموماً بهمان سبک و شیوه و طرز متقدمین ساخته شده است

و اگر از مضامین آنها هم فهرستی ترتیب بدهیم خواهیم دید که قسمت بزرگی

از آن مضامین و اصطلاحات یادگار دوره‌های گذشته و قرون سلف است چنانکه

مثلاً همان دو بیت اول کتاب که پرورده طبع رسای خود آقای ذکائی بیضائی

مؤلف محترم و با همت کتاب است.

«بر آرم چونی تا نوای جدائی»

بمن يكدم ای تاله كن هموائی

جدا از تو گوید همه بند بندم

جدائی، جدائی، جدائی، جدائی

چنانکه آشکار است از کلمات و معانی و مضامین و تعبیراتی تشکیل یافته

است که میتوان قبول نمود که در طول قرنهای گذشته شاید صد بار یا صد بار

از جانب شعرای فارسی زبان چه در داخل و چه در خارج از خاک ایران با

صورتها و شکلهای گوناگونی (ولو شبیه بیکدیگر) بر زبان قلم جاری گردیده

است و هر چند هنوز هم دارای لطف و ملاحظت است اما تردیدی نیست که علت

تکرار و لو قند مکرر هم باشد آن شیرینی و جذبه‌ای را که باید داشته باشد دیگر ندارد.

در صورتی که ما میدانیم که در همین زمانهای اخیر گفته شاعرانی از قبیل وحید

دستگردی صادق ملارجب و مکرم اصفهانی و اشرف الدین نسیم شمال و دهخدا

«چرند و پرند» و عارف قزوینی و ایرج میرزا و مخصوصاً پروین اعتصامی و در این اواخر تولی همچنانکه مکرر بچاپ رسیده و با ورد زبانها شده است در آینده هم در بوته فراموشی نخواهد افتاد. مایه تعجب حقیر گردید که در کتاب «تذکره خوان نعمت» (در صفحات ۳۳۲ تا ۳۳۵) که از محمدعلی مکرم اصفهانی سخن در میان است از اشعاری که مایه شهرت او گردیده و هنوز هم بسیاری از هموطنان ما و بخصوص مردم اصفهان در خاطر دارند (از قبیل «ای سقاخانه معجزه را گرو گرش کن») نمونه ای نیامده است در صورتی که جای تردید نیست که همان چند قطعه در کارنامه شاعری او نازگی و ارزش بخصوص دارد و در تاریخ ادبیات ما جا پائی از خود باقی خواهد گذاشت. در کتاب «تذکره خوان نعمت» در حق مکرم چنین آمده است:

«... اشعارش بیشتر جنبه شوخی و هزل داشت و در هر يك از منظومه های خویش برضد موهومات و خرافاتی که در اذهان عوام متمرکز شده بود (۱) ... سخنانی میگفت و بلکه بشدت انتقاد میکرد تا رفته رفته مخالفت عوام را علیه خویش برانگیخت و قصد قتلش و زمانی کتکش زدند و وقتی او را هدف گلوله قرار دادند (سال ۱۳۴۱ قمری هجری) اما هیچیک از این امور او را از عقیده و راسخش که مخالفت با خرافات و مبتدعات بود باز نداشت بلکه او بکار خود سرگرم بود و اشعاری فکاهی و به لهجه شیرین اصفهانی مبنی بر انتقاد از موهومات و مروجین آن میسرود و منتشر میکرد.»

حالا آیا خواننده کتاب پس از این چند سطر حق ندارد منتظر باشد که

(۱) و میتوان ادعا کرد که هنوز هم متمرکز است و با احتمال بسیار باز هم روزگاری - لا اقل در بین طبقه ای از مردم - متمرکز خواهد ماند. (ج. ز.)

مؤلف محترم کتاب یکی دو قطعه از این نوع اشعار مکرم را در کتاب بیاورد تا نمونهٔ صادقی از گفتار او باشد. لابد آقای ذکائی بیضائی به علتی از نقل این اشعار مکرم خودداری کرده‌اند که بر ما مجهول است و ای کاش در جلد دوم کتاب جبران بفرمایند.

راقم این سطور در ضمن مطالعهٔ کتابی که موضوع این گفتار است هر جا به شعری رسید که قدری تازگی داشت و بزبان سادهٔ حکایت و قصه ساخته شده بود و معنی و مقصود و منظور خاصی داشت که با ذوق خواننده موافقتی دارد و در مذاقش ممکن است شیرین و با مزه و یا در ذهن و خاطرش مفهوم دلچسب حکیمانه‌ای داشته باشد آن قطعه را با دقت و رقت بیشتری خواندم در صورتی که بسیاری از قطعات دیگر را با آنکه از لحاظ فنون و رموز شعری جالب توجه بود بهمان چند بیت اول قناعت میکردم و در دل میگفتم بماند برای زمانی که حوصله و مجال بیشتری داشته باشی. راستش این است که از بس بٹ شکوی از زبان شاعران گرانقدر شنیده‌ام در خود یک نوع انکاری احساس مینمایم و همچنین است اشعاری که از وصل و هجران سخن میرانند که از بس خوانده‌ایم و شنیده‌ایم و احتمال داده‌ایم که مبنی بر حقیقت و واقعیتی نباشد و دیگر برایمان حکم مکررات خالی از لطف و ملاحظت را پیدا کرده است.

تابحال چندبار از یک تن از دوستان عزیزم در مقالهٔ هم صحبت داشته‌ام که از شعرای نامدار امروز ایران است و روزی در ژنو برای قطعهٔ شیوایی از اشعار خود را میخواند که کلمهٔ «سپرغم» در آن آمده بود و چون بانواع گلها و پرندگان علاقه‌ای دارم از او پرسیدم این «سپرغم» و «یا - اسپرغم» چه نوع گلی است و آیا میدانی که در زبانهای فرنگی بچه نامی خوانده میشود. با لبخند ملیحی جواب داد که عزیزم من خود نیز تنها اسم این گل را در کتابها

دیده‌ام و ابداً نمیدانم چه شکلی و چه رنگی و چه عطری دارد و در تأیید نظر خود افزود ما شعرای ایرانی چه بسا در زیر کرسی لمیده « بهاریه » میسازیم و گاهی هر چند جز با همسر خود و بامادر و خواهر و خاله و عمه و کلفت خانه گفت و شنودی نداشته و جز صورت آنها صورت بازو و گشاده زن دیگری را ندیده‌ام قطعات عاشقانه میسازیم و چنان مجلس و محفل عشقبازی خیالی را گرم میسازیم که آب بدهان هر خواننده می‌آوریم. و باز در خاطر دارم که بایکی از رجال ایران که سالها در ژنو از نعمت معاشرتش برخوردار بودم روزی يك قطعه شعر حکیمانه از يك تن از رجال نامدار امروزی ایران را بمن نشان داد و گفت بین چه اعجازی در حکمت و معرفت کرده است ولی من با همین شخص از طفولیت بزرگ شده‌ام و خوب میدانم چند مرده حلاج و چه قلندر بیباکی است و از حکمت و معرفت جز آنچه با نوك قلم بروی کاغذ می‌آورد خبری ندارد و با این حال کسانی که پس از صد یا دو بیست سال در آینده شعر او را بخوانند و از احوالش بی‌خبر باشند او را هم‌تراز شاه نعمت‌الله ولی و صفی‌علیشاه و احیاناً عطار و حافظ خواهند دانست. خواهید گفت چه عیبی دارد. مقصود خودش نیست و شعرش است و باید به گفته نظر داشت نه به گوینده و بنده هم جز اینکه سر تسلیم فرود آورم چاره‌ای نخواهم داشت ولی باید تصدین نمود که شرط کار چنین نیست و تمام مردم دنیا - چه در گذشته و چه امروز - معتقدند که اساس هر کاری باید حقیقت باشد و شعر که بهترین و مقدس‌ترین طرز بیان اولاد آدم است چه خوشتر که بر اساس حقیقت و واقعیتی باشد.

از جمله قطعاتی که در کتاب « تذکره خوان نعمت » بمذاقم چسبید - هر چند مذاق من ابداً معیار « ملاکی » که بکار آید بشمار نمی‌آید - یکی قطعه « صفر و يك » (در صفحه ۲۷) اثر طبع آقای بصیر اصفهانی و قطعه « تدبیر زن »

بقلم آقای پرستش کاشانی که ای کاش کوتاه تر و فشرده تر ساخته شده بود و از « ای صفاهان » اثر طبع آقای جمشیدی اصفهانی که بموجب مندرجات « تذکره خوان نعمت » (صفحه ۸۵) « بزبان ساده و گاهی نیز به لهجه شیرین و بومی اصفهانی شعر میگوید » (۱).

وقتی در صفحات ۹۰ ببعده به آقای ابوالقاسم حالت رسیدم خوشحال شدم و خیال کردم که باز از قطعات شیرین و خوش مضمون ایشان برخوردار خواهم گردید ولی افسوس که امیدم مبدل به یأس گردید و چیزی که باب دندان کند و معیوب من باشد بدست نیامد.

وقتی نام « روحانی طهرانی » (سید غلامرضا) دوست دیرینه خودم را در صفحه ۱۴۸ دیدم روحم بیرواز آمد و یقین برآیم حاصل گردید که اکنون چند لحظه با خواندن اشعار این مرد عزیز غم و غصه و دردهای معمولی را فراموش خواهم کرد و باز لبهایم با خنده و تبسم آشنا خواهد گردید و الحق که باشتباه نرفته بودم.

چون بنام « نیر سعیدی » در صفحه ۳۸۲ رسیدم با مسرت خاطر بمطالعه پرداختم چون میدانستم که بآنچه قرنگی‌ها « فابل » یعنی قصه از زبان حیوانات میخوانند رغبتی دارند و باشتباه نرفته بودم و از خواندن داستان « هیزم شکن » خیلی لذت بردم.

با ابراهیم صهبا (صفحه ۲۳۷) دوستی قدیمی دارم و تأسف خوردم که قطعه شیوای این شاعر شیرین زبان را که در روانی طبع شهرتی بسزائی دارد و « معمای زن » عنوان را در موقعی که کتاب « زن در شعر و فرهنگ

(۱) آیا این نوع اشعارش بصورت مجموعه‌ای بچاپ رسیده است . خدا بخواند

بچاپ رسیده باشد و اگر نرسیده هرچه زودتر بچاپ برسد .

ایران « (۱) را می‌نوشتیم بعلمت بی‌خبر بودن در آن کتاب نیاورده‌ام. در صفحه ۲۷۵ نام دوست گرامی ام‌آقای دکتر نصره‌الله کاسمی آمده است و باز يك مرتبه دیگر این قطعه کم‌نظیر را که بدون شك در ادبیات فارسی عمر بسیار درازی خواهد داشت با رقت هر چه تمامتر خواندم و متأثر گردیدم:

دی از رهی گذشتم و دیدم به گوشه‌ای

خلقى ستاده‌اند و هیاهو پیا بود

گفتم که این هیاهو و غوغا برای چیست

گفتند بهر مردن پیر گدا بود

گفتم چه نام دارد و فرزند کیست او

گفتند بینوا پسر بینوا بود

اشکم بدیده آمد و گفتم شناختم

این بینوا برادر بی‌چیز ما بود

ملاحظه میفرمائید که در چهار بیت بازبان ساده و روان چه حقیقت‌تلخی

که سنگ را متأثر میسازد بیان کرده است.

قطعه « مادر من » اثر طبع آقای شهیدری رشتی (صفحه ۱۹۷) نیز که

هر خواننده‌ای را سخت متأثر خواهد ساخت و خاصیت اساسی شعر همین متأثر

ساختن است بهر شکل و صورتی که باشد. و همچنین بود قطعه « مادر » آقای

کامران قزوینی در صفحه ۲۸۱ که خطاب به مادر زبان حال حقشناسی هر فردی

از افراد آدمیانی است که شیر پاك نوشیده باشد.

« سرود دهقان آزاد » تراوش طبع حساس آقای عاطف تهرانی (صفحه

۲۴۹) که در کتاب « تذکره خوان نعمت » در حقش آمده است که « در خوان

(۱) بزودی از جانب « انتشارات امیرکبیر » انتشار خواهد یافت.

گستره دانش خواردنیهای خشک و تر و پخته و ناپخته و ترش و شیرین یافته و از هر يك اندکی چشیده است « مبارک و اولی نعمت حقیقی خود یعنی دهقان که قرنهایست که خودگرسنه مانده و بمانان رسانیده است آشناتر میسازد (ای کاش قدری فشرده تر و کوتاه تر ساخته شده بود) .

در صفحه ۳۸۸ دیدیم که شاعر نراقی آقای نیر سینا قطعه شیوایی با عنوان « پیام صلح » مشتمل بر ۳۸ بیت نغز به کنفرانس جهانی حقوق بشر که در تهران انعقاد یافته بوده تقدیم داشته اند . میدانید که سی سال در یکی از همین قبیل سازمانهای بزرگ بین المللی کار کرده ام و با پیامهایی از همین دست که از اطراف جهان مبنی بر دلسوزی و پیشنهادهای مبنی بر حسن نیت میرسید بقادر کافی آشنائی دارم و ضمناً بخاطرم رسید که يك نفر از هموطنانمان بیست ملی سالی پیش از این داده بود این بیت معروف را با خط نستعلیق ممتازی بر قطعه کاغذ ترمهٔ تذهیب شده .

« يك روز خرج مطبخ تو قوت سال مناست »

« يك سال مردمی کن و يك روز روزه گیر »

و چنین پیامی را با ترجمهٔ انگلیسی آن برای میلیاردر معروف آمریکائی

روکفلر به آمریکا فرستاده بود و جوابی از طرف دفتر مخصوص روکفلر برایش

فرستاده بودند که اگر ما بخواهیم به تمام پیامهایی نظیر پیام شما که هر روز

از اطراف جهان میرسد جواب مساعدی نفرستیم آقای روکفلر پس از اندک

مدتی که از دو هفته تجاوز نخواهد کرد گدای دوره گرد و سائل به کف خواهد

گردید .

در طی مطالعه و مرور کتاب به نام سروران دانشور و مخادیم معظم خودم

آقایان محیط طباطبائی و امیری فیروز کوهی (۱) و فرخ خراسانی و سپنتا (۲) رسیدم و چشم و دلم روشن گردید که خدا را شکر مشهورتر و معروفتر از آنند که محتاج معرفی چون من آدم از شعر بی خبری باشند.

وقتی به نام آقای محمود و وحیدزاده (نسیم) مدیر بلند همت و دانشمند مجله «ارمغان» رسیدم که همواره مرا مشمول الطاف خاص خود قرار داده اند به طالع خود آفرین خواندم. ایشان پسر بزرگترین استاد شعر و ادب معاصر ایران شادروان وحید دستگردی مؤسس مجله «ارمغان» هستند که خدمات بسیار گرانقدرش در زمینه زبان و ادب فارسی براستی از آفتاب روشن تر است. وی ۲۲ سال مجله «ارمغان» را با خون دل انتشار داد و پس از وفاتش در سال ۱۳۲۱ پسر با همتش اکنون باز ۳۷ سال میشود که کار پدر را ادامه میدهد و ازین قرار «ارمغان» عمر دراز شصت ساله دارد همیشه آرزو داشتم که چشمم بزیارت چهره دوست نادیده ام آقای وحیدزاده روشن گردد. اکنون اولین بار در صفحه ۳۶۳ کتاب سیمای محبوب ایشان را می بینم و الحق بهتر و درخشانتر از آنست که پنداشته بودم.

کتاب «تذکره خوان نعمت» در چاپخانه «وحید» بهمت آقای سیف الله وحیدنیا (پسر برادر مرحوم استاد وحید دستگردی) و مدیر کوشا و با شوق و کاردان مجله «وحید» به حلیه طبع آوازه گردید و از جمله انتشارات آن مجله است و ما توفیق مؤلف کتاب و مدیر دانشمند مجله «ارمغان» و مدیر گرامی مجله «وحید» را از خداوند متمن خواستاریم و چشم براهیم (بشرط بقا و حیات) که مجلدت دیگر کتاب هم انتشار بیابد و چشمه هارا روشن و دلها را گلشن سازد.

ژنو، ۱۵ اردیبهشت ماه ۲۵۳۷ سید محمدعلی جمال زاده

(۱) چند سال قبل که مجموعه اشعار این شاعر بزرگ از جانب انجمن آثار ملی انتشار یافت شرحی درباره آن نوشتم که گویا بچاپ رسیده است.

(۲) نامه ای را که باین مردکم نظیر نوشته بودم در مقدمه دیوان خود از راه ذره نوازی بچاپ رسانید.